



پاسخی به منتقدان مصدق

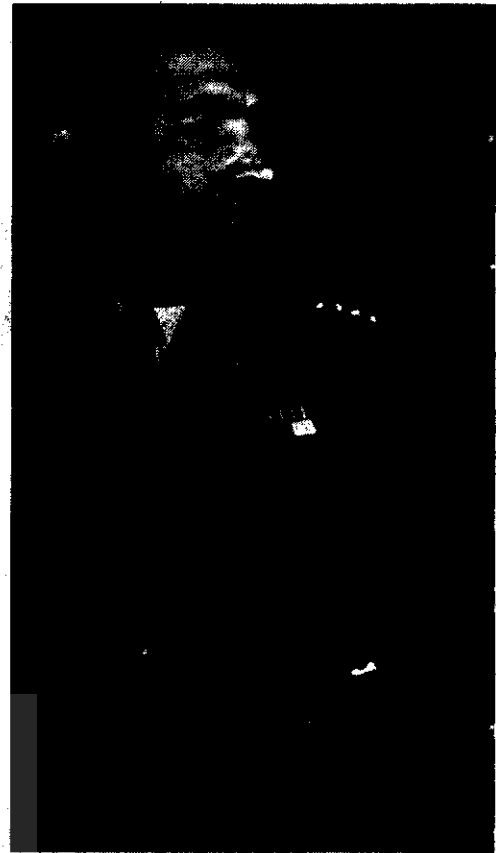


اسماعیل رزم آسا

چندی پیش در یکی از نشریات استانی مقالهای کذب به همراه اتهاماتی علیه دکتر محمد مصدق به چاپ رسید. دربخشی از مقاله آمده است: "... دکتر مصدق برابر اسنادی که وجود دارد کدام اسناد؟ تبه سوئیس شده بود که براساس قانون اساسی سابق نمی توانست مشاغلی نظیر وزارت، استانداری و نمایندگی مجلس داشته باشد ولی به محض بازگشت به ایران چون به بوشهر رسید قبل از آن که به تهران بیاید با آن که جوان بود و دادن مشاغل بزرگ به جوانان در آن زمان معمول نبود ابلاغ والی استان فارس را به توصیه انگلیس ها - که در آن زمان در ایران نفوذ بسیار و مداخله علنی داشتند- دریافت کرد و در دوران استانداری خود تنگستانی های مخالف انگلیس ها را تارومار کرد و یک دستگاه اتومبیل

باراننده هندی (که به یقین جاسوس انگلیس هم بود) پاداش گرفت! وی ادامه می دهد: "دکتر مصدق عضو معروف فراماسونری بود و قسم نامه ای را که به امضای او رسیده بارها منتشر کرده اند..."
پیش از این، همین مطالب با عبارات دیگری در روزنامه ای به تاریخ ۸۲/۵/۲۷ به چاپ رسیده و در کتابی به نام: (خاطرات یک خبرنگار...) آورده شده. در آنجا هم در مورد دکتر مصدق می نویسد: "او و بسیاری از فامیل بزرگش فراماسون و وابسته انگلیس ها بودند... ص ۲۹۳خ"
به زعم ایشان، تمام اقدامات دکتر مصدق خلاف قانون است: یعنی ملی کردن صنعت نفت، کوتاه کردن دست اجانب از منابع و ذخایر ملی، بیرون کردن انگلیسی ها و جمع کردن بساط جاسوسی و فتنه انگیزی آنها، شرکت در دادگاه بین المللی لاهه و ثابت کردن حقانیت ایران.
متأسفانه همانطور که پیش از این اشاره شد این مطالب قبلاً در کتاب "خاطرات یک خبرنگار" که توسط مرکز کرمان شناسی به چاپ رسیده آمده و جای تعجب است که این مرکز چطور متوجه این مطالب

خلاف واقع که به حیثیت بین المللی ما لطمه می زند نشده است؟
در اینجا من ابتدا به مسأله تابعیت اشاره می کنم و سپس به ادعای واهی فراماسونی و رشوه گیری دکتر مصدق می پردازم (چون اخذ پاداش از بیگانه چیزی جز رشوه تلقی نمی شود).
مرحوم دکتر مصدق همواره علاقه مند بوده که بعد از پایان تحصیلات به ایران بازگردد و به وطن خود خدمت کند. کیهان فرهنگی به نقل از کتاب "مصدق و مسائل حقوق و سیاست"، تألیف ایرج افشار در "سالشمار زندگی دکتر مصدق" از قول ایشان می نویسد: "من همیشه در این فکر بودم اگر روزی نتوانم در ایران به وطن خود خدمت کنم محل اقامت خود را در سوئیس قرار بدهم و از همین لحاظ در آنجا کارآموزی کرده، تصدیق نامه و کالت گرفتم و چون استفاده از این شغل موکول به تحصیل تابعیت بود درخواست تابعیت نمود ولی توقفم در تمام مدت جنگ در ایران سبب شده بود که کارم ناتمام بماند و بواسطه ی پیش آمد جنگ عده ی زیادی از ملل مختلف از آن دولت درخواست تابعیت کردند و دولت نیز برای احتراز از هر گونه مشکلات، مدت اقامت سه سال را که یکی



اگر تابعیت سوئیسی هم می‌داشت (که نداشته) سرتیپ آزموده دادستان محکمه نظامی آن را به عنوان نقطه ضعف دکتر مصدق در بوق و کرناها می‌دیدم و فرصت به افرادی مانند نویسنده مقاله نمی‌داد. از نوشتن اینگونه مطالب خلاف واقع عرض نمی‌داشتند می‌بایستی تحقیق می‌کردند تا متوجه می‌شدند که دکتر مصدق در تمام عمرش نه تنها پاداشی از کسی نگرفته بلکه در دوران حکومتش هم هدایایی که به رسم معمول برای رؤسای کشورها می‌آوردند تحویل بیوتات سلطنتی در کاخ گلستان می‌داده است.

نصرت الله خازنی رئیس دفتر دکتر مصدق در خاطراتش می‌گوید: ... منزل دکتر مصدق، چه اندرون و چه بیرون ساده ترین خانه‌ها بود، یک دانه آنتیک که قیمت حسابی داشته باشد اصلا نبود، خیلی ساده زندگی می‌کرد. وقتی سؤال می‌شود: آنچه به او اهدا می‌شد چه می‌کرد؟ پاسخ می‌دهد: نمی‌گرفت.

رئیس دفتر مصدق: ما از اعتبارات دولت یک شاهی هم استفاده نکردیم

از شرایط قانون سابق بود به ده سال افزایش داد تا کمتر بتوانند درخواست تابعیت بنمایند و چون مدت اقامت من در سوئیس بیش از چهار سال نبود مشمول مقررات قانون جدید نگردیدم... (شماره ۱۴۸ آذرو دی ۱۳۷۷ ص ۴۰۳ همان) کیهان فرهنگی در ادامه می‌نویسد: "به این ترتیب چون مصدق موفق نمی‌شود به تابعیت دولت سوئیس درآید در تابستان ۱۳۹۳ به ایران بازمی‌گردد... (ص ۴ همان) بنابراین مشخص شد که وی به تابعیت کشور سوئیس در نیامده است. ضمناً این را هم باید اضافه کنم یکی از مقررات تابعیت سوئیس این است که کسی که تابعیت او پذیرفته می‌شود از سن ۱۸ سالگی تا ۵۰ سالگی باید در سال به مدت یک ماه به خدمت نظام برود.

اما کسانی که مدعی تابعیت سوئیسی دکتر مصدق هستند چه دلیلی برای ادعای خود دارند؟ و نیز باید سؤال شود چه مأموریتی دارند که دکتر مصدق را تبعه سوئیس معرفی می‌کنند، داشتن مشاغل او را متغیر با قانون می‌دانند و در نتیجه اقدامات وی را که ملی شدن صنعت نفت و در اختیار گرفتن منابع ملی یکی از آنهاست زیر سؤال می‌برند!!!

از اعتبارات دولت خرج نشده، همه خرج‌ها را شخصاً پرداخت می‌کرد. خرج ناهار و شام و صبحانه ۵۰ سربازو درجه‌دار که آنجا بودند را خود آقای مصدق می‌داد و همچنین عیدی‌ها و هزینه‌ها و پاداش‌ها را... حساسیت‌های مالی مصدق نظیر نداشت. یک بار پیشکارش که محمد شرافتیان نام داشت و ۴۶ سال پیش او بود، بر حسب تصادف با سایر کارمندان بانک و نخست‌وزیری سوار ماشین نخست‌وزیر شده بود. مصدق چنان توپ و تشری به او زد که به چه مناسبت تو که کارمند دولت نیستی سوار ماشین دولتی شده‌ای؟ تا این اندازه سخت گیر بود. حتی من گفتم آقا سرراه منتظر ماشین بوده است، وقتی اینها رد می‌شده‌اند، دیده‌اند شرافتیان ایستاده، گفتند شما هم بالا بیا سوارش کرده‌اند...

"... دکتر مصدق همه هدایایی که در مسافرت به آمریکا برد و فرشهایی که برای ترومن خریده بود، همه از جیب خودش بود، خرج مشاورانی که (از جمله آقای دکتر بقایی) با آقای دکتر مصدق رفتند به عهده خودش بود. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که آقای دکتر مصدق در عرض ۲۸ ماه حکومت خودش حدود دو میلیون و شصصد هزار تومان خرج کرد."

وقتی پرسیده می‌شود که حساب خرج‌ها را دارید؟ می‌گوید: "در ذهنم هسته مصدق هنگام کودتا بدهکار بود، یکی به خواهر آقای پرفسور عدل بدهکار بود، (خانم شمس فر که هنوز هم زنده است)، یکی هم به یک وکیل عدلیه‌ای بدهکار بود که وکالت نمی‌کرد اما وکیل بود. این بود که وقتی کودتای ۲۸ مرداد شد دکتر مصدق حقیقتاً هیچ نداشت. پارک را هم فروختند و به قرضه‌هایش دادند..."

خازنی رئیس دفتر مصدق در مورد اعتبارات نخست‌وزیری می‌گوید:

"ما از اعتبارات دولت یک شاهی استفاده نکردیم، چه در دفتر نخست‌وزیری و چه در منزل دکتر مصدق. آقا اعتبارات محرمانه ای داشت. نخست‌وزیر برای تشریفات می‌توانست همه نوع خرج بکند. مصدق می‌گفت من که کار محرمانه‌ای ندارم. از اعتبارات محرمانه و اعتبار اختصاصی که در اختیار نخست‌وزیری بود، در آن ۲۸ ماه دیناری خرج نشد."

سؤال می‌شود: (پایان سال مالی سر نوشت حساب اعتبارات محرمانه چه می‌شد؟)

می‌گوید: "به خزانه برمی‌گرداندند" درباره آنچه که در اینجا اشاره شد همه از آن مطلع و آگاه هستند و اسناد آن در نخست‌وزیری وجود دارد

می‌پرسد: هدایای رسمی و دیپلماتیک چه؟ می‌گوید: "من یادم نمی‌آید که هدایایی گرفته باشد. اگر هم هدایایی بود مستقیم تحویل بیوتات سلطنتی در کاخ گلستان می‌داد چه هدایای شخص ایشان، چه برای دولت ایران بود، به منزل نمی‌آمد، غیرممکن بود، هیچ سرسوزنی نمی‌گرفت. مهم‌تر از آن، وقتی سؤال می‌شود که: منابع مالی دفتر کار نخست‌وزیری از کجا تأمین می‌شد؟ چنین پاسخ می‌دهد: "از دارایی شخصی مصدق... بیست و هشت ماه تمام یک ریال

و اگر غیر از این می بود افراد قلیلی که تلاش می کنند حقایق را وارونه جلوه دهند. بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ یک پرونده کلان مفاسد اقتصادی برای دکتر مصدق و حکومت وی درست می کردند و به جای غارتگرانی که در پرتو کودتای ۲۸ مرداد، در پناه دربار به غارت ثروت این مملکت پرداختند و من نام برخی از آنها را در کتاب "قضاوت تاریخ" آورده ام، او و همکارانش را به محاکمه می کشیدند و نیازی نبود که برخی چنین شخصیتی را با این سوابق درخشان، به رشوه ستانی، آن هم از انگلیسی ها متهم کنند.

در مورد چگونگی والی گری دکتر مصدق در فارس ابتدا سراغ کتاب "دولتهای ایران از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی" که بر اساس دفتر ثبت کابینه های نخست وزیری تنظیم شده و در مرداد ۱۳۷۸ به چاپ رسیده می رویم:

"... در کابینه مشیرالدوله در ۱۲ تیرماه ۱۲۹۹ برای تصدی پست وزارت عدلیه به ایران دعوت شد، اما موقعی که به فارس رسید دولت جدیدی روی کار آمده بود، بنابراین به تقاضای اعیان و اشراف شیراز، در پاییز ۱۲۹۹ به حکومت ایالت فارس منصوب شد..." (ص ۲۵۰)

کتاب فوق از طرف دولت جمهوری اسلامی منتشر شده و جای شک و شبهه ای ندارد. حالا همین مطالب مشروح تر در کتاب "مصدق در پیشگاه تاریخ" آمده است: دکتر مصدق در خاطرات خود می نویسد که حقوق وزارت در آن زمان ماهی ۷۵۰ تومان بود در حالی که والی فارس ۶ هزار تومان حقوق ماهانه داشت و قوام الملک و وصولت الدوله و نصیرالملک هم متقبل شده بودند در ماه پنج هزار تومان به او بدهند. "دکتر مصدق اضافه می کند که چون این پیشنهاد مخالف با سبک و سلیقه من در کار بود مورد قبول واقع نشد. گفتند حالا که شما چیزی نمی خواهید چیزی به شما نمی دهیم. گفتم مقصود این است که از مردم چیزی نگیرید، برای مردم چه فرق می کند و چه بدهند ولی شما به من چیزی ندهید، که متعهد شدن نه از کسی بگیرند و نه چیزی به من بدهند. این بود که به دولت تلگراف کردم اگر رجال منتقد به عهد خود وفا کنند من نه پول می خواهم نه قوا و از ماهی شش هزار تومان حقوق ایالتی هم دوهزار تومان در ماه، آن هم برای مخارج شام و ناهار و پذیرایی دستگاه ایالتی بیشتر نخواهم گرفت. چنانچه خلف عهد کنند و به عهدی که کرده اند وفا نکنند من آن کس نخواهم

بود که بر علیه مردم قوا به کار ببرم، آن وقت استعفا می دهم و دولت هر کس را خواست به این سمت تعیین نماید... در جواب این تلگراف رئیس دولت اظهار امتنان نمود و من شروع به کار کردم و در همه جا امنیت برقرار شد..." (ص ۳۳-۳۲)

و اما نحوه خرید اتومبیل از بمبئی در کتاب "خاطرات و تألمات مصدق" به قلم خودش چنین آمده: "... توقف من در بمبئی همان قدر طول کشید که از فرمانفرما والی فارس (وی دائی مصدق بوده) بوسیله تلگراف ده هزار روپیه قرض کردم و بعد از خرید یک اتومبیل و استخدام یک شوفر هندی بایکی از کشتی های خط بمبئی - خلیج فارس حرکت نمودم..." (ص ۱۲۰ همان)

به این ترتیب مشخص شد که دکتر مصدق در بمبئی اتومبیل خریده و هنوز سمتی در فارس نداشته و پولش را به وسیله تلگراف از فرمانفرما که دائی او بوده قرض کرده و هنگامی هم که وارد فارس شده اوضاع آن ایالت مغشوش بوده و اعیان و اشراف فارس که نگران اوضاع بوده اند با ارسال تلگراف از دولت می خواهند که از تعیین مصدق به وزارت عدلیه منصرف شده و او را به ایالت فارس منصوب نمایند.

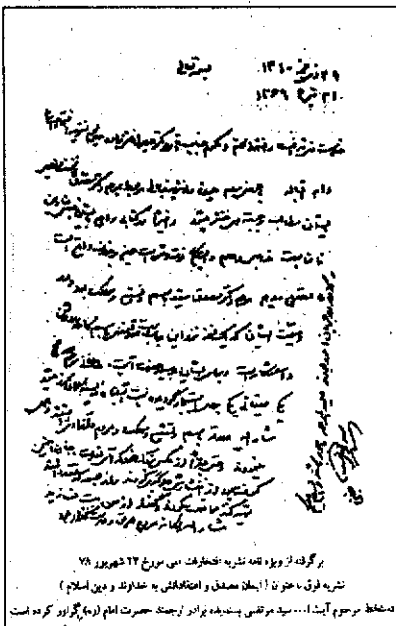
گرچه در مورد چگونگی پایان دادن به غائله تنگستانی ها و خاموش کردن شعله آتشی که بر افروخته شده بود و اتهام فراماسون بودن دکتر مصدق قبلا پاسخ داده شده است ولی من هم مایلم نخودی در این آش بیندازم و فقط راجع به اتهام فراماسون بودن وی توضیحی بدهم، شاید خود را شریک این بحث نمایم هر چند این مورد هم مانند سایر موارد در کام شما تلخ خواهد بود!

اصولا من در مورد عضویت اشخاص در احزاب، جمعیت ها و سازمانهای مختلف سیاسی و اجتماعی گذشته نظریه ای دارم که آن را در کتاب آماده به چاپ "پنهان و آشکار" آورده ام.

اما این که نوشته اند: "بسیاری از فامیل بزرگش فراماسون و وابسته به انگلیسها بوده اند..." پاسخ من این است که اولاً برای این ادعای، هم در مورد فامیل بزرگش و هم در مورد خودش هیچ سندی ارائه نشده است.

ثانیاً به فرض این که فامیل کسی حتی جرمی هم مرتکب شده باشد، این، چه ارتباطی به آن شخص دارد که فامیلش مجرم است؟ اغلب افرادی وجود داشته اند که بستگانشان بنا به عللی مجرم شناخته شده چه بسا محکوم به اعدام هم شده اند

ولی مجرمیت آنها ارتباطی به آن افراد ندارد! البته دکتر مصدق بعد از کودتای نافرجام ۲۸ مرداد ۳۲ به نوشته دکتر فخرالدین عظیمی: "... بر آن شده بود که به اقداماتی قاطعانه دست بزنند. او می خواست از شاه بخواهد از پادشاهی کنار رود یا حتی به این می اندیشید که سلسله پهلوی را پایان دهد. مصدق تصمیم گرفته بود که در روز بعد، یعنی در همان روزی که زمامداری او پایان گرفت (۲۸ مرداد ۱۳۳۲/۱۹/۱۹۵۳) زمینه همه پرسی برای تعیین آینده سیاسی کشور را فراهم کند..." (حاکمیت ملی و دشمنان آن ص ۱۹۶ و ۱۹۷، به نقل از دکتر صدیقی)



مرحوم آیت الله پسندیده برادر گرامی امام خمینی (ره) که به پایبندی و اعتقادات مذهبی دکتر مصدق آگاهی داشت در نامه ای به تاریخ ۳۱ تیرماه ۱۳۶۹ برابر با ۲۹ ذی حجه ۱۴۱۰، خطاب به مرحوم دکتر جلال غنی زاده مدیر نشریه افتخارات ملی بعد از مقدمه ای می نویسد: "... چون در نشریه جنابعالی مربوط به مرحوم دکتر مصدق و نخست وزیری ایشان مطالب برجسته ای منتشر می شود و اخیراً در کتابی راجع به ایشان بعضی عناوین نامناسب مذهبی و عدم وابستگی به مذهب نوشته شده است چون برخلاف واقع است تصدیق می دهم مرحوم دکتر مصدق مقید به اسلام و تشیع و مملکت بود و در وصیت ایشان که یک نسخه نزد این جانب است علاقمندی به اسلام کاملاً روشن و آشکار است و برای ایشان به وسیله حضرت آیت... طالبانی مرحوم

دوحج یکی میقاتی یکی بلدی استیجار گردیده است
اشتباه نویسندگان محرز میشود.
مشارالیه علاقه به اسلام وتشیع ومملکت
ومردم وآزادی داشتند وعمل می نمودند وحتی جفا
ازعکس بزرگ خود که آقای نصرت الله خان امینی
گرفته بود ازانتشارش جلوگیری کردند و از مجسمه
که قصد داشتند تهیه کنند ممانعت کردند و گفتند
ازمن بت نسازید. مشارالیه یگانه مردی لایق وخدمت
گذاربود وکاملا درجریان اموربودند علیه الرحمه
مأجورباشند والسلام علیکم. امضاء سید مرتضی
پسنیدیه خمینی

روزنامه شرق در ۲۹ خرداد ۸۴ به نقل از کتاب:
(یاران امام) به روایت اسناد ساواک صفحه ۱۹، از قول
شهید آیت... سعیدی می نویسد: "... یادم می آید
در زمان نخست وزیری آقای دکتر مصدق که واقعا
مردی متدین و شریف بود، در کوچه مروی شخصی
را دیدم که فریاد می زد زنده باد مصدق و پس از چند
ساعتی که ورق برگشت همان شخص را دیدم که
یک در به دوش دارد و داد می زند مرگ بر مصدق و
این در را هم از منزل مرحوم دکتر مصدق دزدیده
بود... این هم یکی از افرادی بوده که زمانی مصدقی
بوده، ولی آیا با وجود شناختی که از دکتر مصدق
هست، این درست است که: این چنین به او
بی احترامی شود و به اقداماتی که وی برای حفظ حقوق
ملت ایران در صحنه بین المللی انجام داده خدشه ای
وارد گردد، آیا این به زبان مملکت نیست و تبعات
حقوقی بین المللی ندارد؟!؟

واما در مورد ادعای واهی فراماسون بودن مرحوم
دکتر مصدق.

در سه جلد کتاب "فراموشخانه وفراماسونری
در ایران" تألیف مرحوم اسماعیل راثین که توسط دخت
گرامی ایشان، بانوی فهیم و فاضله سیما راثین به
من مرحمت شده، نامه ای از مرحوم دکتر مصدق چاپ
شده که اولاً حکایت از عضویت وی در انجمن آدمیت
دارد ثانیاً در جلد سوم همین کتاب که اسامی
فراماسون ها آمده و نامی از وی نیست ثالثاً حق
این بود که ابتدا به علل ورود اشخاصی مانند
سید جمال الدین اسد آبادی و دکتر مصدق به این گونه
انجمن ها و مجامع که به قصد آشنا ساختن مردم به
حقوق اجتماعی آنها صورت می گرفته توجه می کردید
از آن گذشته مرحوم دکتر مصدق در تاریخ ۱۲ آذرماه
۱۳۴۴ خود در پاسخ آقای ایرج افشار نامه ای نوشته و بعد
از مقدمه ای چنین توضیح داده:

"... راجع به انجمن هایی که در بنو مشروطیت
تشکیل می شد و یکی از آنها انجمن آدمیت بود
اطلاعی که دارم این است مرحوم میرزا عباسقلی
در خانه ی خود این انجمن را تشکیل داد و هر کس هم
که می خواست عضو انجمن بشود لازم بود که یکی
از اعضاء او را معرفی کند و مبلغی هم بابت حق
عضویت بپردازد و یکی از روزها شخص محترمی به
خانه ی من آمد مرا دعوت نمود و با خود به انجمن
برد و بعدا دوسه جلسه بنده حاضر شدم و چون مجمع
انسانیت تحت ریاست مرحوم مستوفی الممالک
تشکیل شد و مرکب بود از آقایان آشتیانی ها
و گرکانی ها و تفرشی های ساکن طهران و بنده را هم
بسمت نیابت رئیس انتخاب کردند دیگر نتوانستم
در انجمن آدمیت حاضر شوم این است اطلاعات بنده
که به استحضار رسید. در خاتمه ارادت خود را تجدید
مینمایم امضاء دکتر مصدق" (نقل از متن تصویر نامه
دکتر مصدق در کتاب مصدق ومسائل حقوق
وسیاست- گردآوری ایرج افشار- ص ۴۴۶)

ملاحظه فرمایید درباره شخصیتی که مرحوم
آیت الله پسنیدیه از پایبندی و اعتقادات مذهبی او آن
طور یاد می کند علاوه بر آنچه که پیش از این اشاره
شد چه نسبت های دیگری به وی می دهند که انسان
از نوشتن آن شرم می کند ولی برای این که اندیشه های
درونی این گونه افراد شناخته شود و حقایق امر روشن
شود به ناچار و با پوزش از روح آن مرحوم، آن چه که
در این مورد نوشته می آوریم و بعد به توضیح آن
می پردازیم: "... مسلم شده پدر اصلی مصدق شوهر
می پردازیم:

دکتر مصدق در بمبئی اتومبیل خرید و هنوز سمتی در فارس نداشت و پولش را به وسیله تلگراف از فرمانفرما که دایی او بوده قرض کرد

خاله اش مظفرالدین شاه بود که مادر حامله اش را به
ریش میرزا هدایت هشتاد ساله چسبانده و فرزند آن
دیگر میرزا هدایت را با دادن رشوه راضی کردند...
تصور نمی کنم اگر کسی ذره ای ایمان به خدا
داشته باشد به خود اجازه بدهد که حتی به یک انسان
معمولی چنین نسبتی بدهد! چه رسد به شخصیتی
که دارای صفات پسندیده و اخلاق حمیده ای بوده که
حتی علمای دینی هم مهر تایید بر آن زده اند.

اکنون به سال شمار زندگی مرحوم دکتر مصدق
می پردازیم:
او در ۲۹ رجب ۱۲۹۹ قمری برابر ۲۹ اردیبهشت
۱۲۶۱ شمسی، ۲۰ مه ۱۸۸۲ میلادی در تهران متولد
شده و هنگامی که پدرش میرزا هدایت الله وزیر دفتر
به نوشته با مداد در جلد چهارم کتاب: (شرح حال
رجال ایران) صفحه ۴۲۷ در وبای سال ۱۳۱۰ هجری
قمری در سن ۲۶ سالگی فوت می کند مرحوم محمد
مصدق ۱۱ ساله بوده و عکسی که با شرح آن در صفحه
۴۲۵ کتاب مذکور وجود دارد محمد مصدق را که
در سمت راست پدر خود ایستاده، حدود همین سن نشان
می دهد.

بنابر این هنگامی که میرزا هدایت الله وزیر دفتر
با مرحوم نجم السلطنه ازدواج کرده حد اکثر سن وی
۶۵ سال بوده نه هشتاد سال که خبر نگار واقع بین
چنین رقمی را از خود می تراشد! مضافا به اینکه میرزا
هدایت الله وزیر دفتر بعد از میرزا محمد (بعدها مصدق
السلطنه) از مرحوم نجم السلطنه مادر میرزا محمد
صاحب دختری به نام دختر الملوک می شود. لابد به
زعم آقایان واقع بین این دختر هم حرام زاده بوده است
چون معلومات پزشکی وی به جایی رسیده که
تشخیص می دهد که مردان ۶۵ ساله نمی توانند
صاحب فرزند شوند! در صورتی که چنین مردانی
فراوانند مهتر از همه در دوران ازدواج میرزا هدایت الله
با خانم نجم السلطنه و نیز تولد میرزا محمد (مصدق)
مظفرالدین میرزا به عنوان ولیعهد در تبریز به سر
می برده و هنگامی که میرزا هدایت الله وزیر دفتر در سال
۱۳۱۰ هجری قمری فوت می کند خانم نجم السلطنه
که برادرش عبدالحسین میرزا و خواهرش حضرت
علیا (همسر مظفرالدین میرزا) در تبریز بوده به آن
جا می رود و به زوجیت میرزا فضل الله خان
وکیل الملک، منشی باشی ولیعهد درمی آید و از او
صاحب فرزندی به نام ابوالحسن دیبا می شود که وی
بعدها مدیر شرکت آسانسور سازی دیبا و پارک هتل
می گردد و این در حالی است که میرزا محمد (محمد

مصداق) فرزند میرزا هدایت الله وزیر دفتر حداقل در سن دوازده سالگی بوده است. بنابراین بدون این که به تبعات آن چه که می نویسد توجه کنند اقدامات مرحوم دکتر مصداق را در استیفای حقوق ملت ایران و ملی شده صنعت نفت و اخراج انگلیسی ها و بستن سفارتخانه های آنان را با طرح داشتن تابعیت سوئیس دکتر مصداق زیر سوال برده و بدون رعایت اخلاق اسلامی و انسانی و عفت قلم وی را حرام زاده هم معرفی می کنند! واقعا که جف القلم!

حق با او و امثال اوست و باید امروز این تهمت ها را به او برزنند زیرا اقدامات وی که در جهت حفظ منافع مردم و وطنش بود (که متأسفانه او هم یکی از آنهاست)، خواب راحت از چشمان زمامداران انگلیس ربوده بود تا آن جا که آنها خود این موضوع را اعتراف کردند، ببینید ایدن وزیر وقت خارجه انگلیس در خاطر آتش چه می گوید: "خبر سقوط مصداق وقتی به من رسید که در کشتی و در بحر مدیترانه بودم و دوره نگاهتم را با خانم و پسرم در آن جا

می گذرانیدم و در آن شب خواب راحتی کردم." (ص ۲۳۹) بنابراین این دکتر مصداق باید تاوان آن ایستادگی هایش را در برابر آن پیر استعمار بدهد ولی با تاریخ چه می کنید که از او یک قهرمان ساخته است؟!؟

وقتی جمال عبدالناصر پیروزی ملت مصر در پرت سعید را در اسکندریه جشن گرفت - نهضت مقاومت ملی ایران یک قالیچه که تصویر دکتر مصداق بر روی آن بافته شده بود، به پاس این پیروزی به ملت مصر تقدیم کرد. جمال عبدالناصر آن قالیچه را در میدان آزادی اسکندریه که محل میتینگ پیروزی بود آویزان کرد و در سخنرانی خود گفت: "نخست به این مرد (دکتر مصداق) سلام می کنم که راه مبارزه با استعمار انگلستان را به ما یاد داد سپس به ملت مصر." (روزنامه شرق شماره ۲۵۸ مورخ ۱۵ آذر ۸۳ ص ۲۰) از مقاله دولتمرد چریک - محمد مهدی جعفری

حالا اعتراف ویلیام دوکلاس قاضی دیوان عالی آمریکا را از یادداشت های سفر یک ایرانی استاد دانشگاه بخوانید: "هنگامی که مصداق در ایران اصلاحات اساسی را آغاز کرد ما احساس خطر کردیم. این مرد که افتخار می کند که او را دوست خود بنامیم یک دموکرات به تمام معنا بود. ما با انگلیسی ها در خرد



دانش آموزی و دیدار با مرحوم دکتر مصداق اشاره کرده و می نویسد: "... در اواخر ماه آذر ۱۳۳۰، یک روز شادروان خانم لطفی، مدیره دبیرستان شاهدخت مرا به اتاق خویش فرا خواند و به من فرمود: چون عده ای از دانش آموزان و نماینده دبیران دبیرستان شاهدخت بایستی تا اواخر ماه بهمن برای عرض تبریک ملی شدن صنعت نفت به دیدار دکتر مصداق بروند و از آن جا که شنیده ام تو شعر می سرایی، می خواهم شعر خوبی درباره دکتر مصداق و ملی شدن صنعت نفت به سرایی. باید هر چه زودتر آن را به من بدهی تا به دبیر خط دبیرستان بدهم و پس از این که او با خط خوب خودش شعرت را نوشته آن را در قاب مناسب و زیبایی بگذاریم تا در روز موعود با سب گل از سوی دبیرستان دخترانه شاهدخت تقدیم حضور دکتر مصداق شود..." (ص ۳۴ همان)

خانم شهریاری سپس نحوه سرودن شعر و این که در ۲۵ بهمن ۱۳۳۰ به اتفاق عده ای از دانش آموزان ممتاز دبیرستان مذکور و دبیر خط در منزل دکتر مصداق حضور می یابند شرح می دهد و در همان اتاقی که سفر او مهمانان داخلی و خارجی می آمدند ضمن تبریک موفقیت دکتر مصداق در استیفای حقوق از دست رفته ملت ایران چکامهای را که سروده است در حضور دکتر مصداق قرائت می کند که تمامی آن در صفحه ۲۵ همان شماره مجله حافظ آمده است.

و اما محمود طلوعی در کتاب "مصداق در پیشگاه تاریخ" فشرده گفتگویی که با مرحوم علی اردلان (وزیر دانشمند امور اقتصادی و دارایی در کابینه مرحوم مهندس بازرگان) اندکی پیش از درگذشت وی با او انجام داده و مبتنی بر سه اصل بوده چنین آورده است: ۱- دکتر مصداق جز اعتلای نام وطن و استیفای حقوق ملت ایران و قطع نفوذ و مداخلات بیگانگان بخصوص استعمار انگلیس که آن را عامل اصلی بدبختی و عقب ماندگی مردم ایران می دانست هدف و آرزوی دیگری در سر نداشت و اتهام عوام فریبی به او و این که گاهی مصلحت را فدای محبوبیت می کرد دور از انصاف است.

۲- نسبت لجاجت و انعطاف ناپذیری به مصداق، تکرار تهمتی است که دشمنان مصداق و نهضت ملی

کردن او همدست شدیم و در کارمان به موفقیت نایل آمدیم، و از آن زمان نام ما در خاور میانه به بدی یاد شد." (دکتر محمد علی اسلامی ندوشن - آزادی مجسمه ص ۱۰۶-۱۰۷)

در مورد این که اشاره به ناسپاسی نویسنده مقاله سراپا کذب و توهین آمیز کردم بی مناسب نمی دانم اشاره ای به طرز تفکر یک دانش آموز زرتشتی کرمانی دیروز، که امروز یکی از شعرا ی نامدار وطن ما گردیده و از دیدار خود در سال ۱۳۳۰ (۵۴ سال پیش) با مرحوم دکتر مصداق با افتخار یاد می کند، بنمایم.

خانم توران شهریاری (بهرامی) در شماره ۱۲ ماهنامه وزین حافظ که به مدیریت پروفیسور سید حسن امین وزیر نظر شورای سردبیری، با همکاری هیأت مشاوران علمی منتشر می شود با عنوان "حماسه ی مصداق و خاطرات دخترانه ی من" ضمن یادآوری پیروزی دکتر مصداق در دادگاه بین المللی لاهه و این که بهمین مناسبت موزه مشهور و معروف مادام توسو در انگلستان که "مجسمه ی معروف ترین و سرشناس ترین افراد تاریخ معاصر جهان را در معرض دید بینندگان خود قرار می داد از ایران معاصر فقط مجسمه ی دکتر مصداق را تهیه و در معرض دید بینندگان قرار داده بود، به خاطرات دوره

ایران (در حقیقت دشمنان ملت ایران) به او می‌زنند. بر عکس، این انگلیسی‌ها بودند که در تمام مدت زمامداری مصدق به هیچ راه حل معقول و منصفانه‌ای تن در ندادند و اسناد و مدارکی که بعدها منتشر شد نشان داد که از آغاز نخست وزیری دکتر مصدق به سرنگون کردن حکومت او و روی کار آوردن یکی از سرسپردگان خود در ایران می‌اندیشیدند... (ص ۱۴)

۳- دکتر مصدق با آگاهی کامل از موقعیت حساس استراتژیک ایران و اهمیت سیاسی و اقتصادی ایران برای غرب، بر این بلور بود که اگر بتواند به تحریکات مخالفان داخلی خود پایان دهد و موقعیت حکومت خود را تثبیت نماید و به عبارت دیگر امید انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها را به امکان سرنگون ساختن حکومت خود از میان ببرد، غرب چاره‌ای جز کناره آمدن با او و قبول یک راه حل منطقی و منصفانه برای حل مسأله نفت نخواهد داشت. (ص ۱۴ و ۱۵)

نویسنده کتاب مذکور پس از بررسی اسناد و مدارکی که مطالعه کرده معتقد شده که: "دکتر مصدق در تمام دوران حکومتش صادقانه و صمیمانه برای حل مسأله نفت و به راه اناختن مجدد صنعت نفت می‌کوشید و در اواخر زمامداریش، پس از بازگشت چرچیل به قدرت در انگلستان و انتخاب آیزنهاور به ریاست جمهوری آمریکا انعطاف بیشتری برای حل مسأله نفت نشان داد، ولی انگلیسی‌ها که به هیچ وجه حاضر به مصالحه با دکتر مصدق نبودند و بر سر اجرای طرح سرنگونی حکومت او با آمریکایی‌ها چانه می‌زدند کمترین علاقه‌ای به تجدید مذاکرات با دولت ایران نشان ندادند. نمونه انعطاف دکتر مصدق و آمادگی او را برای حل مسأله نفت، در دو گزارش "هندرسون" سفیر وقت آمریکا در ایران که بلافاصله پس از آغاز کار آیزنهاور در مقام ریاست جمهوری آمریکا به عنوان وزیر خارجه جدید آمریکا فرستاده است می‌خوانیم. هندرسون در گزارش مورخ بیستم ژانویه ۱۹۵۳ (سی ام دی ماه ۱۳۳۱) خود به وزیر امور خارجه آمریکا درباره ملاقات و مذاکراتی که با دکتر مصدق داشته است چنین می‌نویسد:

"پرسیدم آیا او (مصدق) واقعا به انعقاد قرارداد درازمدت با شرکت بین المللی (کنسرسيوم) که شرکت نفت انگلیس و ایران در آن مشارکت داشته باشد علاقه مند است؟... مصدق در تاختنخواستش

نشست و دستش را روی قلبش گذاشت و رسماً سوگند خورد که واقعا علاقه مند به انعقاد هر چه زودتر قرارداد فروش درازمدت با شرکت بین المللی می‌باشد. وی گفت ایران باید نفت خود را بفروشد تا بتواند به حیات خود ادامه بدهد و لومایل است هر چه بیشتر نفت به شرکت بین المللی بفروشد. مصدق افزود "هر لحظه مایلم با مدیران چنین شرکتی بر سر میز مذاکره بنشینم... (ص ۱۵ و ۱۶ همان)

مدارک و اسنادی که بعدها منتشر شد نشان می‌دهد که هدف دولت‌های آمریکا و انگلیس، سرنگونی حکومت دکتر مصدق بوده و نمی‌گذاشتند که شرکت‌های بین المللی با ایران برای خرید نفت

در نحوه اداره امور داخلی مملکت و آزادی قلم و بیان آنچنان روزنامه‌ها را آزاد گذاشت که هر چه می‌خواستند درباره او می‌نوشتند

وارد مذاکره شوند. سرانجام طرح براندازی حکومت وی را که از فروردین ۱۳۳۲ به دنبال اجرای آن بودند با همکاری کسانی که منافع آنها در حکومت دکتر مصدق به مخاطره افتاده بود و با به کارگیری مثنی اراذل و اوباش و زنان بدکاره در پناه گروهی از نظامیان به مرحله اجرا درآوردند و نام آن را "قیام ملی" گذارند. دکتر مصدق برای پیشرفت و اعتلای میهنش از هر گونه فداکاری دریغ نمی‌کرد تا آنجا که جانش را هم به خطر انداخت و اگر در کودتای ۲۸ مرداد او را به زور از خانه اش بیرون نمی‌بردند خود و همراهانش را در همان جا به کشتن داده بود. در آن روز سرتیب فولادوند خطاب به دکتر مصدق می‌گوید: "ادامه

تیراندازی دو دسته نظامیان به یکدیگری نتیجه است و موجب اتلاف نفوس می‌شود و برای جناب‌عالی و آقایان، خطر جانی دارد. اعلامیه‌ای صادر بفرمایید که مقاومت ترک شود در پاسخ می‌گوید: "من در این جا می‌مانم. هر چه می‌شود بشود. بیایند و مرا بکشند." دکتر صدیقی در خاطراتش می‌گوید: "... از سه طرف شمال و شرق و جنوب، به اتاق آقای دکتر مصدق نیز تیر و تفنگ و توپ می‌خورد. در این وقت بر همه حضار روشن بود که قصد مهاجمین تصرف خانه و... است! حوسه بار به آقای دکتر پیشنهاد شد که همگی برخاسته از این اتاق که مخصوصا هدف تیراست بیرون برویم. ایشان گفتند: "من از جان خود گذشته‌ام. قتل من امروز برای مملکت و ملت مفیدتر از زندگانی من است و از این جا خارج نمی‌شوم خواهش می‌کنم آقایان به هر جا می‌خواهید بروید."

به خدائی که آفریده مرا
نیست جز سوی مرگ دیده مرا
خشم بد خواه اگر بکشد
مثنی کرده و خریده مرا

هم او بود که با بدن نحیفش امپراطوری بزرگ بریتانیا را که مدعی بود: "آفتاب هرگز در قلمرو آن غروب نمی‌کند" با وجود همه نلواگان‌های جنگی اش به زانو درآورد و نام ایران و ایرانی را در جهان پرآوازه ساخت.

در نحوه اداره امور داخلی مملکت و آزادی قلم و بیان آنچنان روزنامه‌ها را آزاد گذاشت که هر چه می‌خواستند درباره او می‌نوشتند و برای این که به بهانه اهانت به نخست وزیر مشکلاتی برای آنها به وجود نیاید طی نامه‌ای در روزنامه‌ها نوشت و به شهربانی کل کشور دستور داد: "در جرایم ایران آنچه راجع به شخص این جانب نگاشته می‌شود هر چه نوشته باشند و هر که نوشته باشد به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد." (اطلاعات شماره ۷۵۰۸ - ۳۰/۲/۱۱ خبرهای کشور.)

به گمان من همه همین اسناد که یک تاریخ مدون است - خاتم آلبرایت رابع از چهل سال وادار به اعتراف کرد که آمریکا درباره مصدق اشتباه کرده است... (ص ۱۵۳ و ۱۵۴-حصیرستان) و در زیر نویس صفحه ۱۵۴ به محبوبیت و مظلومیت دکتر مصدق اشاره کرده و در پایان نوشته‌ی خود نتیجه‌گیری می‌کنند که: "قدرت تاریخ قوی‌ترین دولت و ابرقدرت جهانی را در برابر یک مشت استخوان پوسیده مصدق به زانو در آورد." (ص ۱۵۵ همان)